سازمان «راه درخشان» پرو

(کالبدشکافی یک فرقه ارتجاعی)

مارتین کوپل

ترجمه : پیروز فقحای دوانی



نام کتاب: سازمان راه درخشان ـ کالبدشکافی یک فرقه ارتجاعی
نویسنده: مارتین کوپل
مترجم: پیروز فقحای دوانی
ناشر: مترجم
حروفچینی: ابوریحان ـ ۶۴۱۶۰۸۹
چاپ: چاپخانه میهن
چاپ اول: اسفند ۱۳۷۳
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

فهرست

مقدمه

بحران اجتماعی و سیاسی در نظام جهانی سرمایه‌داری، و نیز پیامدهای ناشی از فروپاشی اردوگاه موسوم به « سوسیالیسم واقعا موجود » که بحران جدی را در میان اکثریت احزاب کمونیست و چپ جهان دامن زده است، در میان روشنفکران و جوانان ، بحثی برانگیخته مبنی بر این که چگونه راهی بیابند تا ضمن مقابله با تأثیرات جدی این بحران‌ها ، جامعه را به سوی شکوفایی و پیشرفت همه جانبه ، بسط عدالت اجتماعی ، تأمین دمکراسی و حفظ صلح ، پیش برانند .

آشنایی با اندیشه‌ها ، برنامه‌ها ، اعمال سازمانهای سیاسی (یا سیاسی - نظامی) از نقاط مختلف جهان و درک ماهیت و عملکرد آنها به این مباحثات یاری می‌رساند .

درک ماهیت ارتجاعی سازمان « راه درخشان » پرو در راستای تحقق این هدف مؤثر می‌باشد . راه درخشان ، سازمانی است که تحت لوای کمونیسم ضمن تقلا برای به دست آوردن قدرت ، در پی درهم کوبیدن زحمتکشان و تشکیلات آنها می‌باشد .

این کتاب توسط مارتین کوپل و بر پایه مقالاتی نوشته شده که در هفته‌نامه سوسیالیستی « میلیتانت »[1] بین فوریه ۱۹۹۲ و ژوئن ۱۹۹۳ به چاپ رسیده است و سپس به عنوان یک کتاب جداگانه توسط انتشارات «پاث فایندر»[2] در سپتامبر ۱۹۹۳ چاپ گردید .

پیروز فقحای دوانی

بهمن ۱۳۷۳

1- Militant 2- Path Finder .

کالبدشکافی یک فرقه از بن ارتجاعی

راه درخشـان کـه آن را در زبـان اسپـانیائی « سـن درو لومـینوزو »[1] می‌خوانند، در آغاز در مناطق روستایی جـنوب غـربی یـعنی در میـان منزوی‌ترین و از نـظر اقتصـادی عقب‌مـانده‌ترین اقشـار اجتمـاعی پـرو پایه‌گذاری شد و در سال‌های پس از آن حدود فعالیت‌های خود را به داخل حلبی‌آبادهای بزرگ اطراف پایتخت ، لیما ، گسترش داد . این سازمان اعضاء خود را ابتدا از میان ساکنین روستاها ، دهقانان و زاغه‌نشینـان برگزید .

راه درخشان سازمانی ارتجاعی است که روش‌های تروریستی را بر می‌گزیند تا سیاست‌های خود را به زحمتکشان تحمیل کند و آنان را از فعـالیّت‌های سیـاسی دور بـرانـد . در عـین حـال ایـن گـروه از راه کمونیست‌نمائی و دولت‌ستیزی عوام‌فریبانه و هوچی‌گرایانه در پی جلب حمایت سیاسی است . « سن درو لومینوزو » مورد استقبال اقشار استثمار شده و مستأصل قرار گرفت. همان‌ها که توسط آن فـاجعهٔ اجتمـاعی ـ اقتصادی غارت شده‌اند . به دعوت این سازمان پاسخ مثبت داده شد چرا که احزاب عمدهٔ راست دچار بحران هستند و نیز احزابی که مدعی‌اند برای زحمتکشان کار می‌کنند بی‌اعتبار شده‌اند .

1- Sendero Luminoso .

فاجعهٔ اجتماعی ـ اقتصادی

پرو ، یکی از استثمار شده‌ترین کشورهای آمریکای لاتین ، قربانی بحران اقتصادی جهانی شده است . از هر ۱۰ نفر پروئی آمادهٔ کار ۶ نفر بی‌کار یا دارای اشتغال نیمه‌وقت هستند . امروز ۹۴ درصد از کارگران لیما از حداقل درآمد سرانه سال ۱۹۷۰ هم کمتر نصیب می‌برند . بیش از نیمی از بیست و دو میلیون نفر جمعیّت کشور از گرسنگی رنج می‌برند .

شیوع وبا در آغاز دهه ۹۰ کشور را در بر گرفت . بیش از دو هزار و پانصد نفر را از بین برد و دویست و پنجاه هزار نفر را مبتلا ساخت . این بیماری که به سادگی می‌توان از شیوع آن جلوگیری کرد گسترش می‌یابد چرا که امکانات بهداشتی رضایت‌بخش نیست و امکان دسترسی به دارو برای اکثریت مردم وجود ندارد .

در همین حال ، تجّار و بانکداران ثروتمند که ادارهٔ اقتصاد پرو را در دست دارند بیش از پیش شیرهٔ جان زحمتکشان را می‌کشند . در اوت ۱۹۹۰ آلبرتوفوجی مورو ، فقط دو هفته پس از مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری خودیک رشته اقدامات ریاضت‌کشانه بی‌رحمانه را به محرومین پرو تحمیل نمود تا خواسته‌های صندوق بین‌المللی پول ، IMF[1] را در جهت بازپرداخت قروض خارجی بیست و دو میلیارد دلاری پرو برآورده کند .

دولت کمک‌های مالی (سوبسید) خود را قطع و سیاست مهار قیمت‌ها را رها کرد و این منجر به رشد سی‌برابر قیمت بنزین و رشد هفت برابر قیمت برنج ، شکر ، روغن خوراکی و بقیهٔ کالاهای اساسی شد . در دسامبر ۱۹۹۰ و فوریه ۱۹۹۲ افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها باز هم بیشتر تحمیل شد . در ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ رژیم بیش از پانصدهزار نفر از کارکنان دولت را به طور ناگهانی اخراج کرد . این ضربات درآمد کارگران را باز هم کاهش داد . و بسیاری از پیشه‌های کوچک را به سوی ورشکستگی کشاند .

شرایط برای دهقانان از این هم بدتر است . اینان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و از سوی صاحبان ثروتمند زمین استثمار می‌شوند . بسیاری از دهقانان برگ کوکا عمل می‌آورند یعنی مادّه خام برای تولید کوکائین ؛ چرا که برای ادامهٔ زندگی روی محصولات دیگر نمی‌توانند حساب کنند. پولی که در ازای کاشت لوبیا ، ذرّت و برنج دریافت می‌کنند، آن چنان پایین است که حتّی مخارج کاشت را تأمین نمی‌کند . دویست و پنجاه هزار کشاورز کوکا در پرو شصت درصد محصول کوکای دنیا را تولید می‌کنند که این کار آن تعداد انگشت شمار از سرمایه‌داران را که در کار خرید و فروش موّاد مخدّر هستند و این کسب را در انحصار دارند به نوا می‌رساند . دولت پرو با تنزّل بی‌شرمانهٔ سطح زندگی زحمتکشان توانست در ابتدای ۱۹۹۳ ، ۱/۷ میلیارد دلار بدهی معوق را به IMF و بانک جهانی بپردازد . در نتیجه صندوق بین‌المللی پول ، IMF، رسما رضایت خود را از برنامهٔ صرفه‌جویانه فوجی‌مورو اعلام کرد و برای نخستین بار پس از ۱۹۸۶ حق برخورداری از گرفتن وام‌های بیشتر را به کشور عطا کرد .

زحمتکشان پرو به برقراری این شرایط تن نداده‌اند . در سال‌های اخیر معدنچیان ، کارگران برق ، معلمان و سایر اتحادیه‌ها اعتصابات و تظاهراتی به راه انداخته اند. علی‌رغم سرکوب و همدستی صاحب‌منصبان اتحادیه‌ها با کارفرمایان ، گروه‌های کارگری مکرراً درگیر مبارزه و کشمکش با کارفرمایان هستند .

برای مثال در مارس ۱۹۹۳ هزاران نفر از کارگران بیمارستان‌ها و

1- International Monatery Fund

پرستاران به اعتصابی دو روزه دست زدند تا مخالفت خود را با اقدامات ریاضت‌کشانه دولت نشان دهند. آنان در حالی که شعارهائی چون «نابود باد دستمزدهای بخور و نمیر» سر می‌دادند، به سوی وزارت بهداشت راهپیمائی کردند و شجاعانه به استقبال گاز اشک‌آور پلیس رفتند. فدراسیون سراسری کارگران پرو (CGTP) و اتحادیه معلمان چند راهپیمایی در حمایت از اعتصابات برگزار کردند.

دهقانان نیز در نقاط مختلف کشور برای دفاع از حداقل سطح زندگی به طور سازمان‌یافته‌ای دست از کار کشیده و به اعتصاب‌هائی دست زده‌اند.

سرکوب وحشیانه دولت

پاسخ رژیم سرکوب بی‌رحمانه بوده و تحت لوای مبارزه با تروریسم و قاچاقچیان موارد مخدر، دو سوّم کشور، از جمله لیما را در حالت فوق‌العاده نگاه داشته است. در دسامبر ۱۹۹۱ دولت فوجی‌مورو وضعیت فوق‌العاده اعلام کرد و به ارتش اختیارات تام داد: حق مصادرهٔ دارائی، احضار به خدمت سربازی، مجوز ورود به دانشگاه‌ها و زندان‌ها و در صورت عدم همکاری با نیروهای امنیتی و حبس شهروندان به جرم خیانت.

در آوریل ۱۹۹۲ فوجی‌مورو در جریانی که بعداً به نام «کودتا علیه خود» شناخته شد، اجرای قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد و آزادهای مدنی را نابود کرد.

دستگیری‌های جمعی ترتیب داد و مجلس و دادگاه‌ها را تعطیل کرد. رئیس‌جمهور بسیاری از رقبای سیاسی را برکنار کرده یا به تبعید فرستاده و هم‌پیمان افسران عالی‌رتبه ارتش و پلیس مخفی شده است. بنا به گزارش

نیویورک تایمز، در لیمای امروز کارخانجات منطقهٔ صنعتی مانند زندان‌هائی شده‌اند با درجه امنیتی بالا بر برج‌های دیده‌بانی، نگهبانان مسلح، سگ‌ها و گاهی حضور دائمی واحدهای ارتش. شکنجه، حبس و محاکمات فرمایشی از ویژگی‌های معمول مبارزهٔ به اصطلاح ضد تروریستی دولت است. در بعضی موارد ارتش تمامی مردان یک شهرستان را که چریک‌ها در آن فعّال بوده‌اند به بهانهٔ همکاری با چریک‌های «سن درو لومینوزو» قتل عام کرده است. جوخه‌های مرگ دست راستی که وابسته به نیروهای ارتش هستند دهقانان و رهبران اتحادیه‌ها، روزنامه‌نگاران، فعالین حقوق‌بشر و وکلا را هدف گرفته‌اند. بعلاوه ارتش در ۵۰۰ شهرستان، دهقانان را مجبور به تشکیل گروه‌های «دفاع مدنی» که به «رونداس»[1] معروف هستند کرده است.

پرو هم‌اکنون کشوری با بالاترین تعداد زندانی و ناپدید شده در جهان است سازمان عفو بین‌المللی گزارش داد که نیروهای دولتی هزاران نفر را در دهه گذشته ربوده، شکنجه داده و شتابزده محاکمه و اعدام کرده‌اند. تنها در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ نیروهای مسلح و جوخه‌های مرگ دست‌راستی ششصد نفر را «ناپدید» کردند که بیشتر آنها دهقانان بودند. در میان قربانیان اعضای اتحادیه‌ها، دانشجویان و فعّالین سیاسی نیز وجود داشتند. بنا به اظهار گروه‌های حقوق بشر تقریباً تمامی زندانیان سیاسی متهّم به «تروریست» بودن می‌باشند.

دولت آمریکا در پرو به بهانهٔ مبارزه با مواد مخدّر دخالت نظامی کرده است: از سال ۱۹۸۹ کلاه سبزهای آمریکائی ۸۰۰ پلیس پروئی را در طرح «جلوگیری از تولید مواد مخدر در جنگل‌ها» تعلیم داده‌اند. نیروی

1- Rondas.

دریائی آمریکا نیروهای پروئی را مخفیانه در زمینهٔ جنگ‌های مناطق جنگلی و رودخانه‌ها تعلیم داده‌اند و افسران « اداره مبارزه با مواد مخدّر » را در پایگاه نظامی سانتالوسیا مستقر کرده‌اند . این پایگاه در « درّه هوالاگای علیا » واقع شده که یکی از مناطق تحت نفوذ راه درخشان می‌باشد .

به علّت اعتراضات بین‌المللی به وجود خفقان در پرو ، واشنگتن به طور علنی خود را از فوجی‌موروکه در پی « کودتا علیه خود » بود کنار کشید و کمک‌های نظامی را قطع کرد . اما رئیس جمهور بیل‌کلینتون کمی بعد از اجرای مراسم تحلیف ریاست جمهوری خود اعلام نمود که پروازهای شناسائی ارتش آمریکا بر فراز پرو (که ظاهراً برای کمک به رژیم در مبارزه علیه قاچاق مواد مخدّر انجام می‌شوند) از سر گرفته خواهند شد . از سال ۱۹۸۰ در نتیجهٔ برخوردهای سیاسی در پرو ۲۵۰۰۰ نفر کشته شده‌اند و ده‌ها هزار نفر از روستاها فرار کرده‌اند . بحران شیرازهٔ مملکت را گسیخته و توانائی رژیم در مهار آن را تحلیل برده است .

آیا فقط سرکوب حاکم است ؟

آلبرتو فوجی‌مورو فقط با سرکوب حکومت نمی‌کند . رژیم وی از سوئی محصول بحران عمیق و فروپاشی اقتصادی پرو و از سوی دیگر محصول خدشه‌دار شدن اعتبار احزاب و سازمان‌های سیاسی سنتی می‌باشد .

در آغاز مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۰ فوجی‌مورو با چهره‌ای نه چندان شناخته شده و با شعار ایجاد یک حکومت صدیق در این انتخابات پیروز شد . او رئیس‌جمهور آلن‌گارسیا را که کاندید حزب حاکم « پیمان آمریکایی انقلابی خلق »(APRA)[1] بود شکست داد . همین طور ماریو وارگاس یوسا داستان پرداز و نامزد گروه‌های راست را نیز مغلوب کرد . وی به مجرّد انتخاب‌شدن سیاست‌های اقتصادی « شوک ـ درمانی » وارگاس یوسا را به کار گرفت و هم‌پیمان نزدیک ارتش منفور شد .

بیشتر احزاب پرو که خود را سوسیالیست و کمونیست می‌خوانند و عمدتاً در « چپ متّحد » و « حزب متّحد ماریا تگویست » جمع آمده‌اند نیز به شدّت بی اعتبار شده‌اند . اینان در انتخابات از فوجی‌مورو با عنوان نامزدی که کمتر از رقبای دیگرش بد است حمایت کردند . چپ متّحد پس از اینکه بعضی جناح‌های آن مقام‌های وزارت در دولت جدید را پذیرفتند دچار انشعاب شد . این احزاب متحد پس از حمایت بخشی از آنها از

1- American Popular Revolutionary Alliance .

اقدامات سرکوب‌گرانه « ضد تروریستی » رژیم، از نظر سیاسی بیشتر و بیشتر تحلیل رفتند .

محبوبیت فوجی‌مورو بعد از « کودتا علیه خود » در آوریل ۱۹۹۲ ، به ۸۱ درصد یعنی بالاترین سطح ثبت شدهٔ خود رسید . وی به دلیل منحل‌کردن و تعطیل دادگاه به اتهام فساد و بی‌لیاقتی ، پشتیبانی گسترده‌ای به دست آورد . پس از این که رئیس جمهور ادعا کرد که به دو وعدهٔ انتخاباتی جامه عمل پوشانده، موقعیت وی باز هم مستحکم‌تر شد : یکی پائین‌آوردن تورم از ۷۶۰۰ درصد در سال به ۵۷ درصد و دیگری دستگیری رهبری سازمان راه درخشان .

وی با ژستی عوام‌فریبانه همچون یک منجی که بر ماوراء احزاب سیاسی و طبقات قد برافراشته ، با مشتی آهنین ، وعدهٔ صلح و ثبات می‌دهد از این نوع رژیمها که به « بناپارتیست » معروف‌اند در شرایط بحران‌های وخیم اجتماعی در نقاط دیگری از دنیا هم ظهور کرده‌اند .

در ژانویه ۱۹۹۳ نامزدهای « مستقل » همچون فوجی‌مورو با در پیش‌گرفتن شعارهای مبارزاتی چون « حرف بس است ، کار کنیم » انتخابات محلی را در سراسر کشور به نفع خود تمام کردند . پیمان آمریکایی انقلابی خلق (APRA) تنها ۳ درصد از آراء را در لیما صاحب شد . احزابی که خود را سوسیالیست می‌نامند و در گذشته مقامات مهمّی را در کنگره و حکومت‌های محلی در اختیار داشتند در این انتخابات درهم کوبیده شدند .

ظهور راه درخشان

همان شرایطی که به ظهور فوجی‌مورو انجامید نطفهٔ پدیدهٔ راه

درخشان را نیز بست . امروز آنها دو روی سکهٔ بحران سرمایه‌داری در پرو هستند . راه درخشان گروه کوچکی از روشنفکران طبقه متوسط است که در رأس یک ارتش چریکی روستائی با چند هزار نفر جنگنده قرار دارد . این سازمان جنگ چریکی خود را در ۱۹۸۰ در شهر « آیاکوچو » که در جنوب غرب واقع است آغاز کرد . گروهی از استادان و دانشجویان به رهبری « آبیمال گازمن » استاد فلسفه ، این سازمان را بنیان نهادند .

گازمن در یک مصاحبه مفصل در سال ۱۹۸۸ تأکید کرد ژوزف استالین آن شخصیت سیاسی‌ای است که بیش از دیگران وی را مجذوب کرده است . او می‌گوید :

> « از دهۀ ۱۹۵۰ که به حزب کمونیست پرو ، با گرایش به دیوان‌سالاری حاکم در مسکو ، پیوستم ، شخصیت رفیق استالین تأثیری عمیق بر من گذاشت . در مجادلات داخلی حزب در مورد سیاست‌های جهانی در دفاع از استالین قیام می‌کردم . »

این در زمانی بود که در اواخر دهۀ پنجاه دولت شوروی علناً پرده از بعضی بدترین جنایات استالین علیه طبقه کارگر بر می‌داشت .

در اواسط دهۀ شصت این حزب استالینیست به دو جناح طرفدار مسکو و طرفدار دیوانسالاری پکن تحت رهبری مائوتسه تونگ منشعب شد . از آن پس بود که دسته‌بندی گازمن از گروه طرفدار چین جدا شد و نام حزب کمونیست پرو را گرفت ، راه درخشان (PCP) .

راه درخشان خود را در میان عبارت‌پردازی‌های استالینیستی به اصطلاح خودش « مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیزم و اساسا مائوئیزم » پنهان می‌کند . آیین گازمن که به نام صدر گوترالو شناخته شده ، « اندیشه گوترالو » نامیده می‌شود . راه درخشان چهره مدافع زحمتکشان را به خود

گرفته است . امّا هدف وی جایگزینی حکومت کنونی ، و تحمیل دستگاه حکومتی خود ، با تهدید و ارعاب ، بر شانه‌های کارگران و کشاورزان می‌باشد . این گروه بخشی از جنبش طبقه کارگر در پرو نیست . راه درخشان با اعمال خود با طبقهٔ کارگر همچون دشمنی برخورد می‌کند که می‌باید در هم کوبیده شود و یا خنثی شود .

تشکیلات این سازمان نسبت به هر عملی که کارگران و دهقانان به نفع خود انجام دهند خصمانه برخورد می‌کند و این وابستگی رهبران آن را به طبقه متوسط نشان می‌دهد . راه درخشان سعی براین دارد که زحمتکشان را از فعالیت‌های سیاسی دور سازد و ترس، انفعال و وابستگی به منجی یعنی گازمن و دار و دسته‌اش را در آنها القاء کند .

یک مثال روشن از خط‌مشی سیاسی سندرولومینوزو اعتصابات مسلحانه‌اش علیه دولت است . این عملیات نه تنها گوشه‌ای از مبارزات کارگران نیست بلکه علیه آنهاست . راه درخشان برای جلوگیری از هرگونه تحرّک کارگران و اتحادیه‌های آنها ، به آنها فرمان ماندن در خانه یا پذیرفتن خطر کشته‌شدن را می‌دهد .

در ژوئیه ۱۹۹۲ سازمان راه درخشان « اعتصاب مسلحانه » را در شهرهای بزرگ پرو اعلام کرد . علناً به کارگران اخطار داد ۴۸ ساعت در خانه بمانند در غیراین صورت منتظر عواقب وخیم آن باشند . و برای به کرسی نشاندن نظرات خود بمب‌گذاری در اتومبیل‌ها و به آتش کشیدن اتوبوس‌ها زا پیشه کردند . در لیما تعدادی از مراکز کار از جمله شرکت گاز، بانک‌ها و فرودگاه را بمب‌گذاری کردند . یک بمب‌گذاری پنج کارگر آمریکائی فرودگاه را مجروح کرد .

بسیاری از کارگران از بیم مجازات در خانه ماندند . در حالی که دیگران

با تهدید کارفرمایان و دولت به کار خوانده شدند. گروه چریکی مزبور چندین راننده اتوبوس و تاکسی را که به سر کار رفته بودند کشتند. خط‌مشی اصلی راه درخشان سوء قصد به جان افراد کلیدی است . در یکی از اسناد سال ۱۹۹۱ این گروه سیاست خود را چنین تشریح کرد: انهدام گزینشی دشمنان شناخته شده خلق (افسران نیروهای مسلح ، فعالین دولتی ، شهروندان و بخشدارانی که دعوت حزب به استعفا را نادیده می‌گیرند) و خبرچین‌ها . این چریک‌ها دویست و پنجاه شهردار و دیگر مقامات محلی را در چند سال گذشته کشته‌اند . مدرسه‌ها ، درمانگاه‌ها ، هتل‌ها ، ادارات پست ، خطوط راه‌آهن و معادن را منفجر کرده‌اند .

تشکیلات این گروه همچنین روش‌های تروریستی خود را در مورد اتحادیه‌ها و تشکیلات دهقانی و احزاب چپ سیاسی نیز به کار می‌گیرد. بین سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹ ، پنج رهبر معدنچیان و رهبر اتحادیه کارگران نساجی و تعداد بی‌شماری از اعضای فدراسیون دهقانی پرو را به قتل رساندند . تنها در پنج ماه اوّل سال ۱۹۸۹ پنجاه رهبر اتحادیه‌ها را در سطح کشور ترور کردند . سندرو رهبران PUM و اتحاد چپ را به تیر بست و حملاتی علیه MRTA (سازمان انقلابی توپاک آمارو) ، یک گروه چریکی دیگر ، ترتیب داد .

راه درخشان روشن ضد کارگری خود را در یورش به اتحادیه‌های کارگری چنین توجیه می‌کند که « اشرافیت کارگری باید از میان برود » . این تشکیلات هیچ نقشی در اعتصابات عمومی و تظاهرات اتحادیه‌ها در طول دههٔ گذشته نداشته است . به جای این کار دسته‌های هوادار خود را تشکیل داده و کارگرانی را که در اعتصابات مسلحانه وی شرکت نمی‌کنند

تهدید می‌کند. آنگاه که کارگران علیه کارفرمایان یا دولت اعتصابات می‌کنند، سندرو این مبارزات را به عنوان یک تهدید ارزیابی می‌کند و سعی در تلاشی آنان دارد . نمونهٔ بارز آن در ۱۹۸۹ در اثنای یک کارزار مهم کارگری اتفاق افتاد .

در آغاز سال ۱۹۸۹ اتحادیه معدنچیان که برای یک قرارداد جدید مبارزه می‌کرد با حملهٔ هماهنگ دولت و صاحبان سرمایه بزرگ رو به رو شد. یک گروه شبه نظامی دست راستی دبیر کل اتحادیه را ترور کرد . در این موقع راه درخشان علیه معدنچیان به مبارزه برخاست و سه رهبر برجسته اتحادیه را به قتل رساند .

در اوت همان سال ، چند روز قبل از زمانی که معدنچیان قرار بود یک اعتصاب سرتاسری برپا کنند، سندرو به معادن موروکوچا حمله کرد . این معادن که در بلندی‌های مرکزی پرو واقع شده از مراکز قدرت اتحادیه بودند . در این حمله آنان تعدادی از تجهیزات معدن را نابود کردند. این عمل تحریک‌آمیز راه‌گشای دستگاه حکومتی برای دخالت مستقیم در اعتصاب شد . دولت نیروی نظامی گسیل کرد . اعتصابیون را بازداشت کرد و به دفاتر اتحادیه هجوم برد و اسناد آنها را به چنگ آورد و نابود کرد . معدنچیان درگردهمائی خود برای مخافظت از اعتصابیون در مقابل حمله تصمیم به تشکیل گروه‌های دفاع گرفتند . آنان با این که با به دست آوردن تعدادی از خواسته‌های خود پیروز شدند ، امّا در عین حال ناچار بودند در مقابل کوشش‌های سندرو برای محدودکردن فضای مبارزه سیاسی بایستند .

گازمن در مصاحبه ۱۹۸۸ ، در حالی که نفرت خود را از زحمتکشان آشکار می‌کرد ، اهداف پشت‌پرده بمب‌گذاری‌ها و سوء قصدهای منظم

سندرو لومنیوزو را چنین توضیح داد :

« باید از طریق عملیات کوبنده به توده درس داد تا بتوان نظرات خود را به ذهن آنها نشاند . »

هدف سندور : کارگران و کشاورزان

امّا هدف اصلی این حملات دولت نیست ؛ بلکه کارگران و کشاورزان است . ترور یک رهبر اتحادیه ، صرف‌نظر از این که چقدر فاسد باشد یا طرفدار کارفرما یا تا چه حدّ ممکن است مورد بیزاری اعضاء باشد ، حمله‌ای علیه اتحادیه است . این عمل فضای ترس و محافظه‌کاری در میان کارگران اشاعه می‌دهد، فضائی که توانائی آنها را در تبادل نظر و بررسی آزادانه خط‌مشی‌ها برای سازماندهی یک مبارزه به بند می‌کشد . حقوق دمکراتیک ، سلاح‌های حیاتی کارگران و دهقانان برای دفاع از حقوق طبقاتی خود می‌باشد .

ماهیّت ضد طبقه کارگر سندرو در این واقعیّت منعکس است که به جای متّحد کردن طبقه کارگر در سطح ملیّت‌ها ، مشوّق میهن‌پرستی کورکورانه است . این گروه، پرونی‌های خارجی تبار را مسؤول تورم اقتصادی می‌داند، نه مشکل اصلی یعنی حاکمیت سرمایه‌داری را .

راه درخشان با این عوام‌فریبی از تنفّر عمیق اکثریت سرخ‌پوست و مستیزو[1] نسبت به تبعیض‌نژادی سازمان یافته‌ای که طبقه حاکم عمدتاً سفیدپوست ترویج و تشویق می‌کند ، سوء استفاده می‌کند . نماینده راه درخشان ، آدولفو اولاچیا، در مصاحبه‌ای با مجلهٔ اکسپرسو (چاپ لیما) در اکتبر ۱۹۹۱ در لندن چنین گفت :

1- Mestizo

« مشکل این است که پروکشوری است که توسط افرادی از نسل بیگانه اداره می‌شود. مثلاً اسپانیائی‌ها و افرادی از ملیّت‌های دیگر و به تازگی ژاپنی‌ها » .

در اینجا اشاره وی به فوجی مورو است که ژاپنی تبار می‌باشد . و کم نیستند از این‌گونه دو رگه‌های پروئی . در جولای ۱۹۹۱ اعضای سندرولومینوزو به عنوان بخشی از این مبارزهٔ میهن‌پرستانهٔ کورکورانه یک کشاورز مرغدار پروئی - ژاپنی را به قتل رساندند. و در چند مرکز تجاری ژاپنی ها بمب‌گذاری کردند . در مزرعه‌ای سه تکنیسین ژاپنی را کشتند و روی دیوارهای محوطه با رنگ‌پاش شعارهای ضد ژاپنی نوشتند. دولت ژاپن در پاسخ این اعمال بیشتر متخصصین خود را ، که برای کمک به دولت پرو فرستاده بود ، از کشور خارج کرد .

چریک راه درخشان همچنین کشیش‌ها و راهبه‌های آمریکائی تبار و اروپائی‌تبار را به قتل رسانده‌اند . این گروه خود به انجام این عملیات اقرار می‌کند . در ایالات متحده یک گروه طرفدار سندرو به نام « کمیته حمایت از انقلاب پرو » در جزوه‌ای که به چاپ رسانده‌اند چنین گفتند :

« راه درخشان تعداد انگشت‌شماری از کشیشان را هدف گرفته است مانند پدر ماریانو (یک مبلغ مذهبی از ایالات متحده) ، امّا این عملیات با دقّت زیادی انجام شده است . »

مثالی دیگر از نظرگاه ارتجاعی بین‌المللی و بیگانه هراسی این گروه بمب‌گذاری‌هائی بود که اوایل ۱۹۸۰ علیه سفارت‌های کوبا ، نیکارگوائه ، چین و شوروی به راه انداخت و بهانه‌اش مبارزه علیه « تجدیدنظر طلبی » بود .

به جای سازماندهی کارگران برای مبارزه با کارفرماها، کارخانجات را

که محل کار آنان است بمب‌گذاری می‌کنند یا به آتش می‌کشند . بخصوص آن کارخانجاتی را که متعّلق به غیر پروئی‌ها هستند . وقتی مخالفت گستردهٔ کارگران با این‌گونه عملیات به آنها گوشزد می‌شود پاسخ سخنگوی سندرو، اولاچیا ، فقط این است :

« خوب این یکی از مسائلی است که از انقلاب ناشی می‌شود . خلق سرانجام آن را درک خواهد کرد . »

سندرو لومینوزو صراحتاً چشم‌انداز رهبری یک مبارزه انقلابی توسط طبقه کارگر را مردود می‌شمارد . در جزوه‌ای که به تازگی منتشر شده می‌گوید :

« جنگی که توسط راه درخشان هدایت می‌شود عمدتا یک جنگ دهقانی است . اگر چه درگیری‌ها و عملیات دیگری در شهرها نیز انجام می‌گیرد ، اساس آن در مناطق روستائی است و سیاست آن اساساً محاصره شهرها از طریق روستاها می‌باشد . »

از نقطه‌نظر این دیدگاه لیما شهری که یک سوّم جمعیّت کشور را در خود جای داده مانند دیگر شهرها « دژ ارتجاع » است که بایستی از بیرون به دام انداخته شود .

راه درخشان ، علی‌رغم تبلیغاتی که می‌کند ، دوست دهقانان نیز نیست. یک زن پناهندهٔ روستائی می‌گوید :

« در ابتدا سندروها به نظر خوب می‌رسیدند. مقاماتی را که بی‌عدالتی روا داشته بودند سر جای خود نشاندند . امّا بعد نیش خود را فرو کردند . آنها ، هم از ما غذا و جا خواستند و هم شوهران و فرزندانمان را برای جنگیدن با مناطق دیگر بردند . آنها دام‌های ما را نیز برای غذا دادن به « رفقا » از ما گرفتند .»

وی افزود :

« بعد از این که راه درخشان از شهرستان بیرون رفت ، نیروهای نظامی دولتی وارد شدند و چند دهاتی را دستگیر و « ناپدید » کردند . این مثالی است از این که **چگونه** چریک‌ها دهقانان را بدون کمترین وسیلهٔ دفاعی در دسترس تعدّی دولت قرار می‌دهند .»

در حقیقت راه درخشان برای جلوگیری از تلاش مستقل دهقانان در جهت سازماندهی و دفاع از منافع خود ، از ترور و سرکوب استفاده می‌کند . این گروه کار اشتراکی اجباری را به جای تعاون داوطلبانه به کشاورزان تحمیل می‌کند . کرول اندریاس در شمارهٔ دسامبر ۱۹۹۲ روزنامه پرواسکولارز که طرفدار راه درخشان است در گزارشی در مورد درّه هوالاگا که محل کشت کوکاست می‌نویسد :

« دهقانان ورود نیروهای نظامی دولتی را خوش‌آمد گفتند زیرا سندرو آنان را ناچار به کشت محصولات غذائی می‌کرد و از ورود مواد غذائی به منطقه جلوگیری می‌نمود . البته حضور ارتش تنها گرفتاری کشاورزان را بیشتر کرد .

بعلاوه سندرو با تبلیغ خودکفائی محلی باعث ژرف‌تر شدن انزوا و عقب‌ماندگی‌ای می‌شود که دهقانان با آنها دست به گریبان‌اند و سرمایه‌داران از این انزوا برای پراکنده نگاه‌داشتن دهقانان استفاده می‌کنند .»

از همه بالاتر این که راه درخشان تعصبّات ضد طبقهٔ کارگر را دربارهٔ شهرهای « فاسد » و اتحادیه‌های کارگری القاء می‌کند و برای جلوگیری از اتّحاد کارگران و کشاورزان در سطوح ملّی و بین‌المللی نظرگاه سوسیالیسم ملّی ارتجاعی را بال و پر می‌دهد .

جاذبه راه درخشان

آیا چنین سابقه خشونتی علیه طبقه کارگر و دهقانان به معنی این است که راه درخشان هیچ پشتوانهٔ مردمی ندارد ؟ خیر . همانند رژیم فوجی‌مورو ، سندرو تنها از راه ترور حکم نمی‌راند . این گروه چریکی مانند رئیس‌جمهور پروئی توانسته است پشتیبانی درمانده‌ترین و نومیدترین لایه‌های اجتماعی را به چنگ آورد . این سازمان خود را راهگشای رهائی از فساد اجتماعی و سقوط اقتصادی کشور و جایگزینی برای احزاب ورشکسته سیاسی می‌نمایاند . یکی از ساکنین حلبی‌آبادها که حامی این چریکهاست گفت : « ۱۶۰ سال حکومت ، حکومت ثروتمندان بوده است حالا نوبت ماست . »

راه درخشان از میان زبده‌ترین فعالین سیاسی و مبارزین راسخ طبقه کارگر نیرو نمی‌گیرد، یا حتّی از میان فعالین کهنه‌کار دهقانان. اساساً کارگران را جلب نمی‌کند و بیش از همه ، ساکنین روستاها و دهقانان دورافتاده در عقب‌مانده‌ترین مناطق روستائی و در کنار آنها ساکنان حلبی‌آبادها بخصوص جوانان بیکار را جذب می‌کند .

سندرو هم اکنون ۵۰۰۰ جنگده در اختیار دارد و در ۱۹ استان از ۲۴ استان مانند منطقه آندین آیاکوچو با آزادی نسبی فعالیت دارد . راه درخشان توانسته است با وعدهٔ « زمین از آن کسی است که آن را شخم می‌زند » حمایت گروهی از دهقانان را جلب کند . چریک‌ها در مناطق تحت‌کنترل خود، زمینداران ، قضّات و مسؤولین فاسد را اعدام می‌کنند . راه درخشان در مناطقی که کوکا تولید می‌شود از دهقانان در برابر دولت و بعضی قاچاقچیان مواد مخدّر حمایت می‌کند و به جای آن طلب « مالیات »

و پشتیبانی دارد . در نوامبر ۱۹۹۱ لوئیس آرک بورجا سخنگوی سندرو در مصاحبه با مجلهٔ اکسپرسو چنین گفت :

« سازمان راه درخشان توانسته برگ‌های کوکا را با قیمت بیشتری بفروشد و در نتیجه از پشتیبانی کشتکاران کوکا که به سازمان مالیات پرداخت می‌کنند برخوردار شود . »

درعین حال این گروه با واسطه‌گری برای « تعاونی » قاچاقچیان، جزء جدائی‌ناپذیر دنیای فاسد و پرمنفعت دلاّلان مواد مخدّر وپلیس شده است.

آنچه راه درخشان بیش از هر چیزی وعده می‌دهد « نظم » است . این گروه کمیته‌هایی در روستاها ایجاد می‌کند که قوانینی سخت برای ادارهٔ امور محلی و سازماندهی کارکشاورزی وضع می‌نمایند . این کمیته‌های ۵ نفره با نظارت یک عضو ثابت سندرو اداره می‌شود . این عضو ثابت آنچنان‌که در یکی از اسناد آنها آمده است : « به اصطلاح نماینده پرولتاریا » است .

گزارشگر نیویورک تایمز به دیداری حلبی‌آبادی واقع در خارج لیما به نام روکانا رفت. وی این محل را که زیر نظر راه درخشان اداره می‌شود چنین تشریح کرد :

« محلی که با دیوارهای بلند ، برج‌های دیده‌بانی و سنگرها محافظت شده . با چاه‌هائی که همیاری حلب‌نشینان حفر شده و با تیرهای چراغ برق و خیابان‌هایی که در آنجا طراحی کرده‌اند . »

وی اضافه کرد :

« میدانی نیز برای محاکمات مردمی و شلاق‌زدن روسپی‌ها، دزدان ، هم‌جنس‌بازان ، معتادین و آنان که همسرانشان را کتک می‌زنند طرح ریزی کرده‌اند .»

تبلیغ جاذبه‌های نظم ، ثبات ، قوانین مؤکد اخلاقی و پرستش شبه‌مذهبی یک مقام برتر « خردمند » صدرگوترالو ، بخصوص به سمت زنان جهت‌گیری شده است . بار فروپاشی اجتماعی خصوصا بر دوش زنان روستائی است که نه تنها مسؤول بزرگ کردن کودکان‌اند بلکه اغلب وقتی مردان در پی کار به شهرها روانه می‌شوند، مسؤولیت نان دادن به خانواده را نیز بر عهده دارند .

بنابراین راه درخشان تعداد قابل توجّهی از زنان را به صفوف خود جلب کرده است . نه از میان مبارزین کهنه‌کار در کارخانه‌ها و در جنبش دهقانی ، بلکه از میان اقشاری که با کمترین تجربه سیاسی و ساکن دورافتاده‌ترین مناطق و آنان که در مقابل عوام‌فریبان تندرو بیش از دیگران آسیب‌پذیرند . این زنان به سازمانی وارد نمی‌شوند‌که اعتماد به نفس آنها راقوّت بخشد و آنان را به این‌که خود بخشی از یک طبقه هستند آگاه سازد. بلکه به آنها می‌آموزد تا همچون پیروان کور عمل کنند و مانند فدائیانی عمل نمایند که باید مطیع شریعت یک فرقه والامقام و دارای سلسله مراتب باشند.

دستگیری و محاکمه نمایشی گازمن

اعمال ارتجاعی راه درخشان نفرت اکثریت کارگران پروئی را برانگیخته و حکومت فوجی‌مورو با سوءاستفاده از این نفرت برای سرکوب هرچه بیشتر حقوق دمکراتیک از دستگیری اعجاب‌برانگیز گازمن در سپتامبر ۱۹۹۲ بهره برد . رژیم یک دادگاه نظامی نمایشی علیه گازمن ترتیب داد که بیشتر تعهدات قانونی را زیرپا گذاشت . یک قاضی کلاه‌گیس به سر ناشناس ریاست دادگاه را به عهده داشت . وکلای متهم

اجازه نیافتند هیچ شاهدی را فراخوانند و تنها دوبار به آنها اجازه داده شد که با موکّل خود ملاقات کوتاهی انجام دهند. هیچ یک از مردم اجازه ورود به دادگاه نداشتند. حتی گروهی از ناظرین قضائی کشورهای آمریکا، کانادا و آلمان اجازه ورود نیافتند. رژیم با گذاردن گازمن در یک قفس فلزی و پوشاندن لباس راه راه زندانیان وی را به تمسخر گرفت.

گازمن محکوم به خیانت شد و به همراه بقیهٔ رهبران رده بالای راه درخشان به زندان ابد محکوم و در یک پایگاه نیروی دریائی به بند کشیده شد.

هدف سیاسی از این محاکمه دستاویز قراردادن آن برای هجوم بیشتر به آزادی‌های مدنی بود. در اوت ۱۹۹۳ رژیم لایحه قانون اساسی جدید را به کنگره ارائه داد. قانونی کردن حکم اعدام یکی از موّاد آن بود که حکّام پرو از آن برای ایجاد رعب و وحشت در میان مبارزین طبقه کارگر و مابقی فعالین سیاسی استفاده خواهند کرد.

در قانونگزاری جدید احکام حبس ابد برای معلّمانی که از راه درخشان طرفداری کنند و یا برای روزنامه‌نگارانی که به تفسیر رژیم متهّم به «توجیه تروریسم» هستند در نظر گرفته شده است. در ژانویه ۱۹۹۳ هیأت‌های دادرسی نظامی آلفردو کرسپو و جورج کارتاجینا را که وکالت رهبران راه درخشان را به عهده داشتند به اتهام خیانت محکوم به حبس ابد نمودند.

زحمتکشان هدف اصلی این اقدامات سرکوب‌گرانه هستند. برای نمونه، رژیم در چنین فضائی، در فوریه سال ۱۹۹۳، پلیس ضد شورش را برای ضرب و شتم گروهی از کارگران شهرداری لیما به حرکت درآورد. این کارگران برای گرفتن حقوق عقب‌افتاده خود که از ماه دسامبر پرداخت

نشده بود به اعتصاب دست زده بودند. دوازده نفر از اعتصابیون زندانی شدند.

تعداد بی‌شماری از طرفداران حقوق بشر نقض فاحش حقوق قضائی در جریان محاکمه گازمن و درخواست برقراری حکم اعدام از جانب رژیم و دیگر بی‌عدالتی‌ها را محکوم کرده‌اند. آنها به این حقیقت واقف‌اند که جریان محاکمه یک نمایش مسخره برای توجیه عملیات سرکرب‌گرانه رژیم بود.

امّا حامیان راه درخشان در چند کشور دست به فعالیت تبلیغی و تهییجی برای هواداری از گازمن زده‌اند، هواداری از کسی که خود کمتر اهل حفظ حقوق دمکراتیک است. آنان در ژانویه ۱۹۹۳ اطلاعیه یک صفحه‌ای در ویلیج وُیس در نیویورک و لاآپیتون اسپانیائی زبان در لوس‌آنجلس به چاپ رساندند. عنوان آن چنین بود: «از زندگی آبیمال گازمن دفاع کنید».

این اطلاعیّه به امضاء تنی چند از روشنفکران برجسته، مدافعین حقوق مدنی و شخصیت‌های سرشناس رسید. در میان آنان می‌توان از رمزی کلارک دادستان کل سابق آمریکا، استانلی آرونونیز نویسنده، اُکانر خواننده، امیری برکا از فعالین سیاسی، دنیس بروتوس زندانی سیاسی سابق آفریقای جنوبی، روزاریو ایبارا عضو فعّال حقوق بشر مکزیک، مانینگ مارابل سیاسی نویس و ویلیام کانستلر وکیل حقوق مدنی نام برد.

همفکران راه درخشان در ایالات متحده و بریتانیا این مبارزه را سازماندهی می‌کنند. گروه اصلی‌ای که در آمریکا از سندرو لومینوزو حمایت می‌کند، «حزب کمونیست انقلابی» است.

ادّعا می‌شود که این مبارزه‌ای است برای به دست آوردن آزادی‌های مدنی. امّا در واقع کوشش متعصّبانه‌ای است که در پی حمایت سیاسی از راه درخشان می‌باشد و سعی در لاپوشانی ماهیّت آن سازمان دارد.

اطلاعیه مزبور می‌گوید:

« هیچ ناظر مطلع و حقیقت‌جو در پرو از هر عقیده سیاسی که باشد نمی‌تواند این حقیقت را کتمان کند که دکتر آبیمال گازمن رهبر شناخته شدهٔ میلیون‌ها دهقان، کارگر، دانشجو، روشنفکر و دیگر اقشار جامعه است. به هیچ روی نمی‌توان جنگ ۱۲ ساله‌ای را که وی رهبری کرده با انگ اعمال تروریستی رد کرد. به هیچ روی نمی‌توان نقش دکتر گازمن به عنوان رهبر اسیر یک حزب و ارتش انقلابی را منکر شد.»

اطلاعیه اعلام می‌کند: « رهبر راه درخشان بایستی همانند سایر زندانیان ضدامپریالیسم ارزیابی شود.»

بعضی نیروهای لیبرال و تندرو، مانند بسیاری که آن اطلاعیّه را امضاء کردند، به شدّت از نظرگاه سیاسی راه درخشان دورند. امّا اظهار می‌دارند که راه درخشان به هر حال یک سازمان انقلابی است و لااقل نمایندهٔ بخشی از ستمدیدگان است.

برای نمونه روزنامه «جهان کارگران» ارگان « حزب جهان کارگران» در ایالت متحده در سر مقالهٔ خود چنین عنوان کرد: « فرماندهای راه درخشان نه تنها زندانیان سیاسی‌اند بلکه رهبران مبارزه مردم تحت ستم پرو هم می‌باشند.» در مقالهٔ دیگری در آن روزنامه چنین آمده: « تنها « جرم» گازمن رهبری یک مبارزهٔ توده‌ای علیه بانک‌های آمریکائی و بنگاه‌هائی است که مردم پرو را استثمار می‌کنند می‌باشد.»

امّا سندرو، یک سازمان انقلابی نیست. هماورد امپریالیسم هم نیست. گازمن و گروهش رهبران کارگران و دهقانان پرو نیستند.

راه درخشان نقطهٔ مقابل چشم‌انداز کمونیستی و جهان وطنی را ارائه می‌دهد. خط‌مشی آنها تحمیل حکومتی است که به نام کمونیسم قدرت را در دست دار و دستهٔ رهبری خرده بورژوازی مرفه سندرو قرار می‌دهد. و این در حالی است که کارگران و کشاورزان پروئی را درهم می‌کوبند. این گروه نقاط مشترک فراوانی با خط‌مشی ارتجاعی دار و دستهٔ تروریست خمر سرخ و به سردستگی پل پوت دارد. که بیش از یک میلیون نفر از مردم کامبوج را بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹ قتل عام کرد.

جنایاتی که راه درخشان علیه زحمتکشان مرتکب شده غیرقابل دفاع است. فعالیت‌های تبلیغاتی سیاسی‌ای که توسط حامیانش انجام می‌گیرد کوچکترین بهره‌ای برای پیشبرد مبارزه آزادیخواهانه در پرو ندارد، لذا نمی‌توان از آن حمایت کرد.

در عین حال، فوجی‌مورو نیز صلاحیت اخلاقی و سیاسی لازم برای قضاوت در مورد گروه گازمن را ندارد. حامیان حقوق دموکراتیک بایستی تهاجم رژیم پرو علیه حقوق دمکراتیک از جمله محاکمه غیرقانونی و محکومیّت گازمن را محکوم کنند.

آلترناتیو طبقهٔ کارگر

آیا آلترناتیوی برای رژیم کاپیتالیست و سازمان راه درخشان وجود دارد؟ بلی. طبقهٔ کارگر تنها طبقه‌ای است که در جامعهٔ امروزی می‌تواند رهبری مبارزه علیه حاکمیّت سرمایه‌داری را به عهده بگیرد، حکومت زحمتکشان را برقرار کند و تلاش برای پی‌ریزی سوسیالیسم را آغاز

نماید. به مثابهٔ یک طبقهٔ تولیدکننده و بدون مالکیت که در کارخانه‌ها، معادن و کارگاهها متمرکز است تنها طبقه‌ای است که دارای وزنه اجتماعی و آگاهی بالقوه طبقاتی لازم برای قوام بخشیدن اتحاد با دهقانان و دیگر تولیدکنندگان خرده‌پا می‌باشد و قادر است مبارزه‌ای را به نفع همهٔ ستمدیدگان رهبری کند .

یک جنبش سیاسی ، مانند راه درخشان ، که زیر نفوذ دیگر طبقات اجتماعی باشد و بر ضد طبقهٔ کارگر عمل کند ، قطعاً می‌تواند تندرو باشد امّا تندروئی از بن ارتجاعی .

در چند دههٔ گذشته، زحمتکشان پرو توانائی خود را در رهبری مبارزات توفنده به نمایش گذاشته‌اند . از جنبش دهقانی توده‌ای دههٔ پنجاه و شصت که نظام نیمه فئودالی در مناطق روستائی را در هم شکست تا اعتصابات عمومی سال ۷۷ در شهرها که چند سال بعد به دیکتاتوری نظامی خاتمه داد .

حال که کارگران و کشاورزان پرو برای ایجاد آن رهبری انقلابی که میلیون‌ها نفر را به حرکت درآورد تلاش می‌کنند تا بتوانند در مقابل حاکمان سرمایه‌دار از منافع خود در داخل و خارج از کشور دفاع کنند، آنها باید بتوانند و قطعاً خواهند توانست با باند راه درخشان درافتاده و آن را شکست دهند .

پیشاهنگ راه درخشان که بود ؟

درسهائی از مارکس و انگلس

روزنامه‌ها و سیاستمداران سرمایه بزرگ معمولاً سازمان چریکی راه درخشان پرو را تروریست ، پرخاشجو ،کمونیست ، متعصّب یا ترکیبی از این برچسب‌ها توصیف می‌کنند . امّا هیچ یک از اینها شخصیت سیاسی این گروه ارتجاعی و بیزار از طبقه کارگر را که به دروغ خود را کمونیست می‌نمایاند نشان نمی‌دهد .

این مفسران قادر نیستند توضیح دهند که چرا راه درخشان از یک سو علیه کارگران و کشاورزان از ارعاب و خشونت استفاده می‌کند و از سوئی دیگر حمایت لایه‌های معینی از مردم پرو را جلب می‌نماید .

از طرف دیگر بعضی نیروهای تندروکه ادعای طرفداری از طبقهٔ کارگر را دارند ، بخصوص آنهاکه در خارج از پرو به سر می‌برند چنین استدلال می‌کنند که شاید این ایراد به راه درخشان وارد باشد که اقدامات غیرقابل توجیهی علیه جنبش طبقهٔ کارگر انجام داده است . با این وجود صلاحیت یک سازمان انقلابی را داراست . اینان می‌گویند هرچه باشد مگر نه این است که این گروه در میان بسیاری از دهقانان که یک طبقهٔ استثمار شده‌اند پیروانی دارد ؟ آیا این که راه درخشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه‌داری پرو مبارزه می‌کند ، آنان را در زمره گروه‌های مترقّی قرار نمی‌دهد ؟

هیچ چیز منحصر به فردی در خصوص راه درخشان وجود ندارد. همان شرایط اجتماعی و سیاسی که این پدیده را در پرو بوجود آورده‌اند درگذشته نیز تشکل‌های مشابه دیگری را در سایر کشورها بوجود آورده

بیش از یک قرن پیش کارل مارکس و فردریش انگلس رهبران اصلی جنبش انقلابی طبقه کارگر در زمان خود ، مبارزه‌ای را علیه گروهی به رهبری میخائیل باکونین که ویژگی‌های مشترک فراوانی با راه درخشان امروزی داشت رهبری کردند . نوشته‌های آنها در مورد این تجربه ، ابزار بی‌نهایت مفیدی برای درک جریانات امروز در پرو و نقاط دیگر جهان است .

در اواخر ده ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ مبارزات طبقهٔ کارگر در اروپا شکوفا شد. در این سالها جنبش کارگری در این قاره از بیشترین قدرت برخوردار بود. در سال ۱۸۶۴ در دل این مبارزات انجمن بین‌المللی کارگران که به نام بین‌الملل اوّل نیز شناخته شده تشکیل شد . این انجمن یک سازمان گسترده سیاسی به رهبری مارکس ، انگلس و چند تن دیگر بود که دهها هزار نفر از کارگران در چندین کشور به عضویت آن در آمدند. در این انجمن چندین جریان سیاسی فعالیّت داشتند .

بین‌الملل به کارزار اعتصاب‌هائی پیوست که خود بخشی از مبارزه برای هشت ساعت کار در روز بود . این سازمان به حمایت از پیکار ضد برده‌داری در ایالات متّحد و جنبش استقلال‌طلبانهٔ لهستان برخاست. وقتی کارگران پاریس اولین حکومت کارگری انقلابی ، یعنی کمون پاریس را در سال ۱۸۷۱ برقرار کردند انجمن بین‌المللی کارگران پیکار سیاسی بزرگی را در دفاع از آن آغاز کرد .

مارکس و انگلس تلاش می‌کردند تا یک حزب انقلابی کارگری را که ریشه در مبارزات توده‌ای طبقهٔ کارگر داشته باشد بنا کنند . هدف آنها رهبری زحمتکشان در عمل بود تا آنان به لیاقت و توانایی خود در اداره جامعه ایمان یابند . مارکس و انگلس در این مبارزات تلاش می‌کردند تا کارگران را به سوی چشم‌انداز کمونیستی و جهان وطنی جلب نمایند .

میخائیل باکونین یک مبارز تندرو روسی بود و .در جریان کاملا متفاوتی به نام انجمن بین‌المللی دموکراسی سوسیالیستی[1] را رهبری می‌کرد که مبنای فکری آن آنارشیسم بود . یعنی تفکّری که دولت و نه نظام سرمایه‌داری را ریشهٔ دشواریهایی می‌داند که باید از میان برود .

باکونین اینطور استدلال می‌کرد که کارگران بایستی از فعالیت‌های سیاسی حذر کنند و تنها کاری که می‌باید انجام دهند این است : اعلام یک اعتصاب عمومی و سپس انتظار برای سقوط رژیم کهنه . به جای برقراری یک حکومت کارگران و کشاورزان وی اعلام کرد : دولت ـ همهٔ دولت‌ها ـ باید طی حکمی نابود شوند .

اختلاف این دو نظرگاه سیاسی بر سر سوألی سرنوشت‌ساز است : امروزه کدام طبقهٔ اجتماعی توانایی رهبری یک انقلاب و دگرگونی جامعه را داراست ؟

مارکس و انگلس در بیانیه کمونیستی که پیش‌نویس آن را در سال ۱۸۴۷ با عنوان برنامهٔ انجمن کمونیستها ، اولین حزب انقلابی کارگران ، تهیه کردند به این سوأل چنین پاسخ دادند : « امروز از میان همهٔ طبقاتی که رو در روی سرمایه‌داران ایستاده‌اند ، تنها طبقه کارگر یک طبقه واقعاً انقلابی است .

1 International Alliance of Social Democracy .

طبقه کارگر در شرایطی به سر می‌برد که وی را به سوی مقاومت دسته جمعی علیه حملات کارفرمایان رانده، به وی اجازه می‌دهد بر رقابت‌ها و دو دستگی هائی که نظام سرمایه‌داری دامن زده فائق آید. کارگران با به دست آوردن این تجارب می‌توانند به مثابه یک طبقه ، تفکر جمعی را بیاموزندو سیاسی عمل کنند.

هیچ طبقه دیگری در جامعه قادر نیست این نقش انقلابی را به عهده گیرد.

خرده بورژوازی یا طبقهٔ متوسط که برخی اقشار استثمار شده و تولیدکننده مانند کشاورزان کارگر را در بر می‌گیرد دارای تملک ناچیزی هستند و لذا همواره در معرض توّهم محافظه‌کارانهٔ تبدیل شدن به مالکان مستقل بزرگتر قرار دارند .

کشاورزان ، به مثابه خرده مالکان ، نمی‌توانند نوعی جریان سیاسی که مستقل از دو طبقهٔ اصلی باشد به وجود آورند. آنان یا سرانجام به سوی طبقه کارگر جلب می‌شوند یا از طبقه سرمایه‌دار ، پیروی می‌کنند .

پیشاهنگ طبقهٔ کارگر از منافع کشاورزان کارگر دفاع می‌کند تا تولیدکنندگان استثمار شده را متّحد کند. مارکس و انگلس خاطرنشان می‌کنند که «کمونیست‌ها طی مبارزات گسترده اجتماعی نمایندگی دفاع از منافع کل جنبش را بر عهده می‌گیرند .»

سوسیالیسم را نمی‌توان به طبقه کارگر تحمیل کرد . بیانیه کمونیست تأکید می‌کند : «کمونیست‌ها هیچ‌گونه منافعی جدا از کل منافع طبقه کارگر ندارند . آنان هیچ اصول فرقه‌گرایانه‌ای از خود برای قالب‌ریزی و شکل دادن جنبش طبقه کارگر تعیین نمی‌کنند . شعار اصلی آنها دفاع از منافع مشترک تمامی طبقهٔ کارگر ، صرف نظر از ملیّت‌هاست . »

یک رهبری کمونیست می‌تواند اتحاد رزمجویانه کارگران و کشاورزان را سازمان دهد تا برای خلع ید از حاکمان سرمایه‌دار بسیج شوند و راه سوسیالیسم را در پیش گیرند . این روندی است که حزب بلشویک تحت رهبری و ـ ای ـ لنین در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه دنبال کرد . این همان راه انقلاب کوباست . انقلابی که با شرکت میلیون‌ها نفر از زحمتکشان به ثمر رسید .

رهبری گروه باکونین از سوی دیگر با « وکلای جوان ، پزشکان و کسانی بود که بیشتر اهل حرف بودند .» ، همهٔ آنهائی که با طبقهٔ کارگر در ستیز بودند. این نکته را انگلس در نامه‌ای به یکی از معاصران خود خاطرنشان کرد . این عناصر طبقهٔ متوسط براین اعتقاد بودند که آنها هستند که بایستی انقلاب را رهبری کنند نه کارگران .

با وجود این ، عوام‌فریبی دولت ستیزانهٔ به ظاهر تندروانه باکونین توانست در میان عدّه‌ای از زحمتکشان پیروانی بیابد . بیشترین حمایت از وی از جانب اسپانیا ، ایتالیا و جنوب فرانسه بود . یعنی آن بخش‌هایی از اروپاکه سرمایه‌درای هنوز توسعه نیافته بود و لذا از نظر اقتصادی به شدّت عقب‌مانده بودند . صنعت توسعه نیافته به شکل کارگاههای کوچکی وجود داشت که اکثر کارگران آنها با تضادهای طبقاتی آشنا نبودند . بیشتر این کارگران همان دهقانان از زمین رانده شده‌ای بودند که به تازگی از دهکده‌های دورافتاده مهاجرت کرده بودند .

اتحادیهٔ باکونین در بریتانیا تقریباً هیچ پشتیبانی نیافت . چراکه کارگران بیشتر در کارخانه‌ها متمرکز بودند و در مبارزه طبقاتی تجربیات فراوانی داشتند . انجمن بین‌المللی زحمتکشان[1] در آنجا بسیار قدرتمندتر بود .

1- The International Workiny Men's Association .

اتحادیه مزبور در سال ۱۹۶۸ به بین‌الملل [اوّل] پیوست و در آنجا به صورت یک دسته‌بندی مخفی شروع به فعالیّت کرد. رهبری مارک ـ ت، پس از آن چند سال علیه طرفداران باکونین و ترفندهای مخرب آنها به مبارزه سیاسی دست زد.

سرانجام در کنگره بین‌الملل در سال ۱۸۷۲ که در « هاگ »[1] برگزار شد، طرفداران باکونین از سازمان اخراج شدند. انگلس در این کنگره گزارش مستندی دال بر سرشت و عملکرد ضدکارگری این اتحادیه ارائه داد. مارکس و انگلس یک سال بعد در جزوه‌ای به نام « اتحاد انجمن دموکراسی سوسیالیستی و انجمن بین‌المللی زحمتکشان » این گزارش را به شکل جامع‌تری ارائه دادند.

انگلس در گزارش خود چنین می‌گوید:

« طرفداران باکونین ازسوئی علیه خودکامگی موعظه می‌کنند و ازسوئی دیگر در یک جامعه مخفی همراه با یک سازمان سلسله مراتبی و تحت رهبری کاملاً دیکتاتورمنشانه متشکّل می‌گردند.»

در یکی از اسناد مخفی انجمن چنین آمده است: انقلاب اروپا باید توسط ستاد ارتش انقلابی متشکل از ۱۰۰ عضو انجمن به پیش رود. این اعضاء به مثابهٔ نمایندگان استثمار شدگان‌اند. انگلس اشاره می‌کند:

« باکونین توده‌های زحمتکش را به سان گله‌ای از گوسفندان می‌پندارد که کورکورانه از چند رهبر برگزیده پیروی می‌کنند.

طرفداران باکونین که خود را « انتقام‌گیرندگان خلق » می‌نامیدند، ترور منظم نمایندگان دولت را توصیه می‌کردند. این انجمن انقلابیونی را که از قبول اصول جزمی و رهبری وی سرپیچی

1- Hague .

می‌کردند تهدید به اعمال خشونت می‌کرد.

باکونین « آیین نادانی را موعظه می‌کند »، وی جوانان را به ترک تحصیل علوم جدید می‌خواند و از آنها فرا می‌خواهد دانشگاه‌ها را رها کنند تا از اصول جزمی این به اصطلاح نظریه‌پرداز پیروی کنند.

باکونین از جامعهٔ دهقانان عقب‌افتاده روسیه آن زمان تجلیل کرد. وی « راهزنان و دهقانان را به شورش فراخواند ». اما برنامه وی همانقدر ضد دهقانی بود که ضد کارگری. به عنوان مثال انجمن پیشنهاد از بین بردن حق ارث را داد که در نتیجهٔ آن خانواده‌های دهقانان را به سوی از دست دادن زمین‌هایشان می‌راند.

مارکس و انگلس به شدّت اعمال زور جهت تحمیل سیاست‌ها به زحمتکشان را محکوم می‌کردند. آنها می‌گفتند به جای اینگونه اعمال، یک حکومت کارگری باید برای انتقال از مالکیت خصوصی زمین به مالکیت همگانی « چنان اقداماتی انجام دهد که یک دهقان با انگیزه‌های اقتصادی و با رغبت، لزوم آن را درک کرده و به آن رو آورد ».

مارکس و انگلس گزارش دادند: طرفداران باکونین علاوه بر اینها برای تحمیل بیگاری و غذاخوری و خوابگاه همگانی اجباری و یک رشته قوانین پر طول و تفصیل برای تحصیلات، ساعات کار، تغذیه کودکان و غیره فراخوان صادر کردند.

کدام مرجع، مجری این احکام دیوان‌سالارانه می‌شد؟ باکونین و اطرافیان نزدیکش که به نام « کمیته‌ها » معروف بودند. باکونین می‌گوید:

« هدف این قوانین این است که هرکس تا بیشترین حد ممکن تولید کرده و تا کمترین حدّ ممکن مصرف کند .»

مارکس و انگلس در گزارش خود به بین‌الملل، این سناریوی دهشتناک جامعهٔ منظم گوسفندان مطیع را چنین جمع‌بندی کردند :

« چه سرمشق زیبائی از کمونیسم سربازخانه‌وار ! در اینجا همه چیز داری: خوردن اشتراکی و خوابیدن اشتراکی ، کارشناسان و اداراتی که تحصیلات ، تولید ، مصرف و در یک کلمه همهٔ فعالیت‌های اجتماعی را نظم می‌دهند . و تاج سر همه ، « کمیته‌ها » به مثابه « کارگران برتر » که برای همه ناشناس و گمنام‌اند ».

مارکس و انگلس انجمن بین‌المللی دمکراسی سوسیالیستی را یک فرقه ارتجاعی نامیدند .

امروز راه درخشان در پرو نظرگاه مشابه‌ای را ارائه می‌دهد . همانند تشکیلات باکونین ، آنها نیز یک گروه نماینده اقشار میانی هستند، به رهبری دسته‌ای از روشنفکران به گرد رهبرشان آبیمال گازمن که با لقب «صدرگازمن» از وی تجلیل شده است .

در حالی که باکونین از لفاظّی‌های آنارشیستی استفاده می‌کرد ، راه درخشان از لفاظّی‌های استالینیستی سود می‌برد که از رژیم دیوانسالاران ممتاز چین به رهبری مائو به عاریت گرفته است . امّا هر دو آنها در تنفّر نسبت به طبقه کارگر شریک‌اند . راه درخشان نیز مانند سلف سیاسی خود برای جلب اقشار مستأصل جامعه که سرمایه‌داری آنها را به فقر نشانده از شعارهای پر آب و تاب استفاده کرده و بیش از همه به آنهائی متوسل می‌شوند که از کمترین تجربه سیاسی برخوردارند . این گروه نیز از مبارزه‌های واقعی کارگری که در جریان است ابا دارد و جنبش طبقهٔ کارگر

را مورد حمله قرار می‌دهد . همچنین تحت نام سوسیالیسم در پی تحمیل سیاست‌های ارتجاعی به کارگران و کشاورزان است .

امروز مبارزین طبقه کارگر برای رویاروئی با موانع سیاسی‌ای که راه درخشان به وجود آورده، می‌توانند با مطالعه نظرات انقلابی مارکس و انگلس که در بیانیه کمونیست آمده و درسهائی که آنها از مبارزه علیه باکونین گرفتند بهره جویند .

استالینیسم و پل پوت
یک مباحثه
دو نامه به نشریه «میلیتانت»[1]

من مقالاتی را که در مورد شرایط موجود در پرو و ماهیّت سازمان راه درخشان نوشته شده و در یکی از شماره‌های اخیر هفته‌نامه میلیتانت آمده بسیار جالب و آموزنده یافتم . فرقه ای استالینیستی در این کشور وجود دارد که در حمایت از رهبر دربند راه درخشان ، آبیمال گازمن ، فعالیت می‌کند. تصور من این است که شکست انقلاب نیکاراگوئه عامل اصلی گسترش دامنهٔ نفوذ راه درخشان در سطح جهانی است .

اما نکته‌ای در مقاله‌ها بود که مرا متحیّر کرد و آن مقایسهٔ این جریان با باکونینیسم است . درک من از موضوع این است که مبارزه مارکس با باکونین مبارزه‌ای بود علیه جریانی در درون جنبش کارگری ؛ اگر چه گرایش به باکونین در کشورهایی پدید آمد که طبقهٔ کارگر ضعیف‌ترین طبقهٔ اجتماعی بود. این واقعیّت ، چگونگی موضع‌گیری مارکس را تعیین کرد . در حالی که ، همانطور که یکی از مقالات توضیح داد ، راه درخشان

1- Militant

سازمانی است تماماً خارج از جنبش کارگری .

مقاله ، راه درخشان را از بن ارتجاعی ، ضد طبقهٔ کارگر و شوونیستی می‌داند که در پی منفعل کردن یا درهم کوبیدن طبقه کارگر است و عملیات تروریستی خود را در این راستا ادامه می‌دهد . اما آیا واژه مناسب برای چنین سازمانی « فاشیست »[1] نیست ؟ آیا مبارزه تروتسکی علیه جریانات گوناگون فاشیست در اروپا که بیشترشان از الفاظ سوسیالیستی استفاده می‌کردند مثال بهتری نیست ؟ من در حیرتم چرا هفته‌نامه میلیتانت از به کاربردن عنوان فاشیست برای تشریح راه درخشان ابا دارد ؟

جی. آر آکلند ـ زلاندنو

با خواندن مقالهٔ مارتین کوپل با عنوان « پیشاهنگ راه درخشان پرو » از شباهت‌های استالینیسم و باکونینیسم یک خوردم. تأکید بر حاکمیّت گروه نخبگان ، اتکا به اقشار میانی و گروههای صاحب امتیاز مشابه به جای کارگران و دهقانان ، حاکمیت استبداد سربازخانه‌ای ، الزام اطاعت کورکورانه در همهٔ امور ، تکیه بر اعمال خشونت به جای بحث و اقناع و عمل توده‌ای ، جایگزین کردن علم با نظرات شبه علمی که بر اساس نظریات تخیلی رهبران (مانند لیسنکوئیسم)[2] قرار دارند ، همه به طرز خوفناکی به یکدیگر شبیه‌اند .

آیا تا کنون مطالعه‌ای در مقایسهٔ اقتصادی ، فرهنگی و تاریخی ریشه‌های استالینیسم و باکونینیسم انجام شده ؟ من نمی‌گویم استالین آنارشیست بود . امّا امکان دارد وی تحت تأثیر همان عواملی قرار گرفته

1- Fascist

2- Lysenkoism

باشد که باکونین را تحت تأثیر قرار داده بود. عجیب است که تروتسکی در کتاب خود « انقلابی که به آن خیانت شد » هرگز به این فکر نیافتاد.

اکنون نیاز به تحلیل عمیق‌تری از پدیدهٔ استالینیسم داریم. هم از این جهت که از تکرار آن اجتناب شود و هم برای پاسخ دادن به استدلال‌های آنهائی که ادعا می‌کنند استالینیسم سرنوشت طبیعی هرکشوری است که سوسیالیست یا کمونیست شود.

یک زندانی، پیکن، نیویورک

پاسخ مارتین کوپل

خواننده‌ای در پیکن نیویورک و دیگری در آکلند زلاند نو سوألاتی در مورد ماهیت سازمان راه درخشان در پرو طرح کردند. پیش از هر چیز خوب است به دو سوأل مشترک پاسخ داده شود: آیا راه درخشان گروهی استالینیستی است که یک جنبش آزادیبخش ملی را رهبری می‌کند؟ آیا به دست‌گیری قدرت توسط این سازمان چریکی منجر به سقوط سرمایه‌داری در آن کشور خواهد شد و برای کارگران و کشاورزان قدمی هرچند کوچک به جلو خواهد بود؟

استالینیسم در اواخر دهه بیست و در طی دههٔ سی ظهور کرد، همان زمان که قشری ممتاز از طبقه متوسط در اتحاد شوروی قدرت سیاسی را از کارگران و کشاورزانی که حکومت سرمایه‌داری را در ۱۹۱۷ سرنگون کرده و انقلاب سوسیالیستی را آغاز نموده بودند، ربود. استالینیسم به سادگی، گونه‌ای توجیه سیاسی برای برقراری قدرت و امتیازات یک طبقهٔ اجتماعی موروثی و دیوان‌سالار است، امّا به حساب طبقهٔ کارگر. حال

چه در مسکو باشد یا پکن یا هر جای دیگر.

بعدها در یوگسلاوی، چین، ویتنام و جاهای دیگر زحمتکشان در صفوف میلیونی خود انقلابهای اجتماعی عمیقی را به پیش راندند. آنها حکومت سرمایه‌داری را سرنگون کرده و حکومت‌های کارگران و دهقانان را تشکیل داده و دولت‌های کارگری را تأسیس نمودند. دستاوردهای اجتماعی شامل حاکمیت ملّی، مبارزه توده‌ای با بیسوادی، اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع به نفع زحمتکشان بود.

علی‌رغم نقش ضد انقلابی‌ای که توسط نیروهای استالینیستی در رهبری این جنبش‌ها بازی شد کارگران و کشاورزان توانستند به این پیشرفت‌ها دست یابند. انقلابیون به حمایت کامل از جنبش‌های آزادیخواهانه مانند میهن‌پرستان یوگوسلاوی و جبهه آزادیبخش ملی ویتنام برخاستند.

رهبری استالینیستی دولت‌های جدید در این کشورها باعث انحطاط شدید این دولت‌های کارگری شد. در حالی که اقشار دیوانسالار حاکم به تدریج نیروی محّرک انقلاب کارگران وکشاورزان را به بند می‌کشیدند، این دولتهای کارگری بیشتر و بیشتر به انحطاط کشیده می‌شدند. مثالی از نتایج این روند، جنگ کنونی در یوگوسلاوی سابق است که بین دار و دسته‌های رقیب دیوانسالار در جریان است. در حالی که همه نقابهای کمونیسم را از چهره برداشته‌اند، در پی تجزیهٔ جمهوری‌های مختلف یوگوسلاوی و ادغام آنها در نظام بازار سرمایه‌داری جهانی هستند.

استالینیسم با ظهور راه درخشان در پرو ارتباط تنگاتنگ دارد. سلطهٔ آن جریان ضد انقلابی برای بیش از نیم قرن جنبش بین‌المللی کارگری را

تضعیف کرد. این میراث استالینیستی و انزوای انقلابیون و کمونیست‌ها که از سوی نیروهای استالینیست تحمیل شد ، به گروه‌های ارتجاعی مانند سندرو لومینوزو میدان داد تا رشد کنند.

راه درخشان قطعاً خصلت و مبنای استالینیستی دارد . احزاب استالینیستی و راه درخشان ، با تشابه رهبری قشر میانی و نظرگاه همسانی که تخاصم با منافع زحمتکشان مشخصه بارز آن است ، ویژگی‌های مشترک فراوانی دارند . در واقع جنایات سندرو علیه طبقه کارگر، از نظر کیفی، بدتر از جنایات مرتکب شده توسط رژیم ژوزف استالین در اتحاد شوروی نیستند .

اما زدن برچسب استالینیستی روی راه درخشان ماهیّت آن را کاملاً توضیح نمی‌دهد . در طی یک قرن گذشته ، جنبش‌های سیاسی قشر میانی متفاوتی شکل گرفته که هر کدام به نوعی با نظرات از پیش تعیین شده خاص خود و با ارائه « راه حل‌هایی » سعی در فشردن حلقوم زحمتکشان نموده‌اند . آنارشیسم باکونین ، استالینیسم ، سندرو لومینوزو و بقیه وجه تشابه بسیار دارند . اما لازم است که آنها را با در نظرگرفتن ویژگی‌های خاص ، منشأ تحول‌شان شناخت .

فاشیسم نیز شکلی از سیاست‌های قشر میانی است . در حقیقت استالینیسم و فاشیسم آن طورکه تروتسکی درکتاب خود، « انقلابی که به آن خیانت شد » ، می‌گوید « علی‌رغم تفاوت عمیق در خاستگاه اجتماعی ، پدیده‌های قرینه‌اند و تشابه فراوانی در بسیاری از خصوصیات آنها وجود دارد .» اما برخلاف پدیدهٔ استالینیسم یا راه درخشان ، جنبش‌های فاشیستی توده‌ای در دوره‌هائی خاص مستقیماً توسط سرمایه‌داری بزرگ

پشتیبانی و حمایت مالی می‌شوند تا در دوران بحرانهای عمیق اجتماعی راهی برای ابقاء حاکمیت سرمایه‌داری گشوده شود . می‌توان با نظری به سابقهٔ راه درخشان در مورد وی قضاوت کرد.

این سازمان در مقام رهبری مبارزه آزادیبخش و یا جنبش طبقهٔ کارگر نیست . این سازمان در پی درهم کوبی طبقه کارگر در جریان مبارزه برای کسب قدرت است . پیروزی سندرولومینوزو حتی قدمی کوچک به سوی پیروزی زحمتکشان نیست و انقلابیون از پیروزی این سازمان حمایت نمی‌کنند.

نمونه‌ای مشابه سندرو لومینوزو وجود دارد که واقعا به قدرت رسید. رژیم جنایتکار خمر سرخ به رهبری پل پوت که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ در کامبوج حکومت کرد . خمر سرخ ، مانند راه درخشان ، ارتشی دهقانی بوده و هنوز و هنوز که هست توسط گروهی از حرفه‌ای‌های طبقه متوسط که در مدرسه استالینیسم تعلیم دیده‌اند رهبری می‌گردد . مشی سیاسی، آن ارزش بازنگری دارد .

در ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ پس از سقوط رژیم آمریکایی لول‌نول ، چریک‌ها پیروزمندانه پنوم‌پن ، پایتخت کامبوج را فتح کردند . وقتی نیروهای خمرسرخ فرمان تخلیه فوری شهر را صادر کردند ، حال و هوای عمومی مردم که سرگرم بر پاکردن جشن و سرور پیروزی بودند به سرعت فروکش کرد .

سیدنی اسکانبرگ که یک روزنامه‌نگار آمریکایی است ، صحنهٔ ورود نیروهای خمر سرخ به شهرها را اینگونه گزارش می‌نماید :

« آنها با استفاده از بلندگو ، یا تنها با تکان دادن اسلحه و فریاد

زدن به خیابانها هجوم آورده و با تحکّم مردم را از خانه‌هاشان بیرون انداختند . در ابتدا فکر کردیم این تنها شاملِ ثروتمندان است که در ویلاها زندگی می‌کنند. بعد به سرعت متوجه شدیم که همه را در بر می‌گیرد ».

او می نویسد :

« در پنوم پن ناگهان دو میلیون نفر به بیرون شهر نقل مکان کردند همگی در سکوتی گنگ . حتی بیمارستانها که پر از زخمی بودند نیز کاملاً تخلیه

حاکمان جدید به جمعیت شهرنشین انگ « غیر تولیدی » زده و آنها را متفرق کرده، به سوی مناطق روستائی راندند. در حالی که کارگران را با اعمال زور مجبور به کار کشاورزی می‌کردند . رژیم دوازده ساعت کار در روز را مرسوم کرد و کار کودکان را همگانی نمود .

خمر سرخ عملا بیمارستانها را تعطیل نمود و نظام درمان و بهداشت را برچید . ادارات پست و تلفن را تعطیل و سیستم گردش پول را ملغی نمود. از جهالت و عقب‌ماندگی تجلیل کرد . رهبرانی که خود در پاریس تحصیل کرده بودند ، بیشتر مراکز تحصیلی عمومی را از بین بردند، کتابخانه‌ها را بستند و از انتشار روزنامه‌ها و کتاب‌ها جلوگیری کردند.

آنها در مناطق روستائی از دهقانان فقیر خلع ید کردند و هزاران نفر را از خانه‌هایشان به اردوگاههای نظامی راندند. توزیع غذا موقوف و «تغذیه اشتراکی» تحمیل شد .

هدف رژیم خمر سرخ به حداقل رساندن مصرف و به حداکثر رساندن بهره‌کشی از کارگران بود. استراتژی مورد نظر عبارت بود از رسیدن به

خودکفائی غذایی و جمع‌آوری مازاد محصول کشاورزی جهت فروش در بازار جهانی، این در حالی بود که حاکمان بر مبنای یک سلسله مراتب تعریف نشده امتیازات مادی خود را تثبـ ـ، کردند. ریچارد دودمن خبرنگار ملاقات خود را با پل‌پوت در قصر شاهانه دولت مستعمراتی فرانسه تشریح نموده است . او از دیدن «خدمتکاران کت سفید» پل‌پوت در حیرت مانده بود . تشکیلات مرموز و مخفی که منتخب مردم و پاسخگوی نیاز زحمتکشان مملکت نبود ، فقط با نام « آنکار »[1] یعنی «سازمان» شناخته می شد.

خمر سرخ لجام حملات میهن‌پرستانه افراطی علیه اقلیت‌های ملی را گسیخت و هزاران نفر را قتل عام کرد . بخصوص مهاجران ویتنامی را مـ ـتـم ک قرار داد . این رژیم در سطح بین‌المللی با ایجاد احساس کاذب هراس و عدم اعتماد به بیگانه در مردم علیه ویتنام همسایه به مبارزه پرداخت . ویتنام، کشوری که زحمتکشان آن ارتش امپریالیستی واشنگتن را شکست داده و انقلابی سوسیالیستی را به پیش می‌راندند. این نظرگاه ارتجاعی، دولت پل‌پوت را به سوی پیوند هرچه نزدیکتر با امپریالیسم سوق داد. پس از سرنگونی پل‌پوت توسط نیروهای ناراضی کامبوج و نیروهای نظام ویتنام در سال ۱۹۷۹ ، کاخ سفید که هنوز در پی منزوی کردن ویتنام انقلابی بود از پیشنهاد عضویت خمرسرخ در سازمان ملل به نمایندگی از کامبوج علیه دولت جدید پنوم‌پن حمایت کرد .

خمر سرخ به یک حکومت کارگران و کشاورزان نیانجامید تا چه رسد

1- Angkar .

به دولت کارگری . با این که دولت اموال سرمایه‌داران را مصادره کرد، زحمتکشان بهره‌ای از این ملی‌کردن‌ها نبردند. هیچ حرکت مترقّی در عملکرد رژیم پول‌پوت وجود نداشت. رژیمی که پیش از سقوط ، بیش از یک میلیون نفر را قتل عام کرد .

راه درخشان نیز مانند خمرسرخ دشمن بی‌رحم کارگران و کشاورزان است . زحمتکشان پرو ، با استفاده از تجربه مبارزاتی خود می‌توانند یک رهبری کمونیستی را پایه‌ریزی کنند. در آن کشور نیز مانند کامبوج و سایر نقاط جهان ، تغییر انقلابی تنها آن زمان به وقوع خواهد پیوست که طبقهٔ کارگر در اتحاد با کشاورزان خرده‌پا بتواند نشان خود را برآنچه در کشور می‌گذرد بگذارد و جامعه را به پیش براند .

